

ارزش اثباتی اقرار در جنایات؛ از الزامات نظری تا تحولات قانونی*

□ حسین آقابابی^۱

چکیده

یکی از بحث‌های مهم و بنیادین حقوق کیفری، قواعد حاکم بر ادله اثبات دعاوی کیفری و سنجش ارزش اثباتی آنهاست. ارزش اثباتی اقرار در امور کیفری، در اثبات همه جرایم و از جمله جرایم علیه اشخاص اهمیت بسیاری دارد. تحولات حقوق کیفری ایران، سؤالات و ابهاماتی را در خصوص ارزش اثباتی اقرار به ویژه از جهت طریقت یا موضوعیت اقرار در جنایات (جرایم علیه اشخاص) ایجاد کرده است. با وجود اینکه دکترین حقوقی و رویه قضایی ایران طریقت اقرار در جنایات را پسندیده است، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ سخن از موضوعیت برخی ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت به میان آورده است. جستار پیش رو می‌کوشد تا در مقام تبیین ارزش اثباتی اقرار در جنایات و بررسی تحولات حقوق کیفری ایران در این زمینه، الزامات نظری طریقت اقرار و دیدگاه فقهی در بیان این مفهوم را بررسی نماید. برآیند نوشته حاضر نشان می‌دهد

که طرح موضوعیت ادله اثبات شرعی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، به دلیل زبان و گفتمان خاص قانون گذار است و به معنای تغییر در ارزش اثباتی ادله و از جمله اقرار نیست.

واژگان کلیدی: اقرار، اقرار در جنایات، طریقت اقرار، موضوعیت اقرار، ارزش اثباتی اقرار.

مقدمه

مطالعات تاریخ حقوق کیفری نشان می‌دهد همان گونه که اعمال مجازات‌ها مراحل گوناگون و دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است، برای اثبات دعوی کیفری نیز علاوه بر اعمال اراده مطلق حاکمان یا بزرگان قبایل، از دلایل متنوع و گاه عجیبی استفاده می‌شده است. اوردالی یا قضاوت الهی (نجفی ابرنآبادی و بادامچی، ۱۳۸۳: ۲۵۴) دوئل یا جنگ تن به تن و مسابقات رزمی یا گلا دیاتوری نمونه‌ای از این موارد است (حجتی کرمانی، ۱۳۶۹: ۲۲۶). اما وجه مشترک همه این دوره‌ها، استفاده از یک دلیل - به عنوان معتبرترین دلایل - یعنی اقرار متهم به جرم ارتكابی می‌باشد.

اقرار از دلایل اثباتی است که با مفهوم و مضمون متفاوت، هم‌زمان در دعوی حقوقی و کیفری از آن استفاده می‌شود. در حقوق ایران، بر اساس ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود» و بر اساس ماده ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲: «اقرار عبارت از اخبار شخص به ارتكاب جرم از ناحیه خود است». به عبارت دیگر، در امور مدنی، اقرار اخبار به حقی به نفع دیگری و به ضرر خود و در امور کیفری، اقرار به مفهوم پذیرش اتهام تفهیم شده به متهم است.

ارزش اثباتی اقرار در جنایات (قتل و صدمات جسمانی) از موضوعاتی است که هم‌زمان با تصویب مقررات راجع به حدود و قصاص در سال ۱۳۶۱ و پیش‌بینی فصلی با عنوان «ادله اثبات قتل»، این شبهه را ایجاد کرد که تحت تأثیر جایگاه اقرار در فقه و حقوق اسلامی، ادله اثبات قتل و سایر جنایات تحول یافته و رویه قضایی آن زمان که برای اقرار و شهادت و سایر ادله ارزش طریقی قائل بود، باید کنار گذاشته شود. در این باره، حتی گزارش‌هایی در خصوص بی‌توجهی قضات به دلایل علمی و اکتفا به ادله

اثبات مذکور در قانون منتشر شده بود که شورای عالی قضایی سابق را هم به واکنش واداشت؛^۱ به ویژه که در ماده ۲۸ قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ و پس از آن در ماده ۲۳۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ آمده بود: «با اقرار به قتل عمد اگرچه یک مرتبه هم باشد قتل عمد ثابت می‌شود». علاوه بر این، در مواد ۳۱ و ۳۲ قانون حدود و قصاص که مفاد آن عیناً در مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ تکرار شد، مواردی مطرح شده بود که ارزش اثباتی زیادی برای اقرار در نظر می‌گرفت و به عبارتی موضوعیت داشتن اقرار را دامن می‌زد. در قانون آزمایشی سال ۱۳۹۲، قانون‌گذار محتوای مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰ را حذف و در بخش پنجم (ادله اثبات در امور کیفری) در مواد ۱۶۱ و ۱۶۲ با عبارات مبهمی که در قوانین کیفری ایران پیشینه‌ای ندارد، به موضوعیت داشتن برخی ادله شرعی مانند اقرار و شهادت اشاره کرده که در صورت وجود آن‌ها، قاضی به استناد آن‌ها حکم صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن‌ها داشته باشد. این تغییر قانونی با توجه به سوابق اشاره‌شده مجدداً این سؤال را مطرح نموده که آیا قانون‌گذار در خصوص ارزش اثباتی اقرار و از جمله اقرار در جنایات دیدگاه جدیدی مطرح نموده یا با وجود تفاوت الفاظ قانون، محتوای آن ثابت مانده است.

بنابراین سؤال اصلی نوشته حاضر این است که آیا تغییرات قانونی انعکاس یافته در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، ارزش اثباتی اقرار در جنایات را دگرگون کرده است؟ فرضیه تحقیق این است که با وجود تصویب مواد اشاره‌شده، اقرار در جنایات همانند سایر جرایم، کاشف از واقع است و طریقت دارد و با وجود اشاره به موضوعیت اقرار در قانون مجازات جدید، با توجه به نسخ مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی سال

۱. شورای عالی قضایی در سال ۱۳۶۲ در بخشنامه‌ای تأکید کرده است: «اطلاع داده‌اند که در برخی از مراجع کیفری به دلایل علمی نظیر پزشکی قانونی و انگشت‌نگاری و غیره برای تحقیق در کشف جرم و اثبات آن توجه نمی‌شود... متذکر می‌گردد هرچند در برخی جرایم طرق اثبات دعوی در قانون ذکر شده لکن چون این از باب طریقت و حصول علم برای قاضی است و قاضی برای حصول قطع و یقین از هیچ نوع تحقیقی که علم را تحصیل کند منع نگردیده، مقتضی است در رسیدگی‌ها استفاده از طریق علمی کشف جرم را مورد غفلت قرار ندهند و از وسایلی که دانش بشری در این زمینه فراهم نموده است استفاده نمایند (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۲۸۱/۱).

۱۳۷۰، تردیدها و ابهام‌ها درباره ارزش اثباتی اقرار در جنایات تا حد زیادی برطرف شده است. نوشته پیش رو، با توجه به اهمیت بنیان‌های نظری قانون‌گذار و تأثیرپذیری قانون و رویه قضایی از آن، ابتدا مفهوم و الزامات طریقت اقرار در امور کیفری را تبیین می‌کند و سپس به جایگاه بحث در حقوق اسلامی می‌پردازد و در ادامه به چگونگی و نمونه‌هایی از آرا و نظریات حقوق‌دانان اشاره می‌کند و در نهایت، تحولات قانون مجازات اسلامی را با تأکید بر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بررسی خواهد کرد.

۱. مفهوم و الزامات طریقت اقرار در دعوی کیفری

پیش از بحث در خصوص طریقت دلایل اثبات دعوی در جنایات، مفهوم و مبنای طریقت داشتن ادله اثبات دعوی کیفری به صورت کلی و به ویژه در پرونده‌های قتل و ضرب و جرح بیان می‌شود.

۱-۱. مفهوم طریقت اقرار

منظور از طریقت ادله اثبات به طور کلی و از جمله اقرار در پرونده‌های کیفری این است که در مقایسه با پرونده‌های حقوقی (مدنی)، قاضی، ناظر بی طرف نیست و چون به عنوان نماینده جامعه و برای تحمیل سرزنش یا ضمانت اجرایی که جامعه در قبال نقض قواعد ماهوی که همانا ارزش‌های اساسی جامعه است مداخله می‌کند، مانند قاضی یا دادرس مدنی، صرفاً وظیفه «فصل خصومت» ندارد بلکه موظف به «کشف حقیقت» است. این وظیفه، در ارزیابی و سنجش ادله اثبات و دلایل اقامه‌شده چه از طرف دادستان و یا شهود در مقام اثبات اتهام و چه از طرف متهم در قبال پذیرش اتهام جلوه می‌کند. طریقت داشتن اقرار در دعوی کیفری، از یک سو از تحمیل مجازات و کیفر بر متهم بی گناهی که در مقابل شهود و سایر دلایلی که دادستان و مدعی‌العموم با توسل به قدرت دولت فراهم کرده است، جلوگیری می‌کند و از سوی دیگر، برای اینکه کیفر یا سرزنش جامعه دقیقاً بر همان کسی تحمیل شود که قاعده ماهوی یا ارزش

۱. ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی می‌گوید: «هر گاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست».

اساسی جامعه را نقض کرده، از پذیرش اقراری که به صورت غیر واقعی برای انحراف جریان دادرسی از طرف فردی که به هر دلیل ذهنی یا عینی خود را گناهکار جلوه می‌دهد، پیشگیری می‌کند. بنابراین به صورت کلی می‌توان گفت که مفهوم طریقت اقرار در جنایات این است که قاضی کیفری در مواجهه با اقرار، پیش از اینکه به صورت و شکل آن توجه نماید و بخواهد متهم یا اقرارکننده را مأخوذ به اقرار خویش بداند، باید به محتوا و میزان طریقت اقرار و کشف حقیقت توجه نماید.

۲-۱. الزامات طریقت اقرار

با توجه به توضیح فوق، می‌توان دو موضوع اساسی زیر را به عنوان الزامات طریقت اقرار در جنایات یا سایر مواردی که قاضی کیفری به استناد اقرار متهم حکم صادر می‌کند ذکر نمود:

۱-۲-۱. محدودیت نبودن تحصیل دلیل

به صورت کلی تحصیل دلیل در پرونده‌های جنایی با پرونده‌های مدنی متفاوت است. حاکمیت و تسلط اصحاب دعوی مدنی، بر تحصیل دلیل هم اثر می‌گذارد. دادرسی مدنی، در نتیجه تعلق دعوی مدنی به اصحاب آن، از منظر نقش دادرسی، دادرسی تدافعی و پایاست. دادرسی باید منتظر بماند تا اصحاب دعوی به وی دلیل ارائه کنند و نمی‌تواند دلیل اصحاب دعوی را تکمیل کند (پارسا و نظری، ۱۳۹۲: ۳۷۱). در دعوی کیفری، هرچند بر اساس آمارها پرونده‌های جنایی با اعلام جرم توسط بزه‌دیدگان یا احساس مسئولیت اجتماعی و مشارکت شهروندان به جریان می‌افتد، بزه‌دیده یا اعلام‌کننده جرم، پس از گزارش جرم، تسلطی بر دعوی ندارد و سیستم عدالت کیفری یعنی مجموعه پلیس، دادرسی، دادگاه‌ها و مؤسسات یا نهادهای اجرای کیفر، مدیریت و اداره دعوی کیفری را بر عهده خواهند گرفت. در مرحله تعقیب، مقامات پلیس با توجه به دستورات و تعلیمات مقامات دادرسی، اقدامات لازم را برای کشف جرم و جمع‌آوری دلایل مربوط البته با مشارکت شاکیان و بزه‌دیدگان انجام می‌دهند. در این مرحله، پلیس در چارچوب قانون، صرف‌نظر از نتیجه تحقیقات و تحلیل آن‌ها توسط قاضی، تمام مشاهدات خود یا جزئیات موجود در صحنه جرم را جمع‌آوری و در اختیار

مقامات قضایی قرار می‌دهد. شاکیان یا گزارش‌کنندگان جرم نیز حق آوردن دلیل دارند، اما این امر هیچ‌گاه مقام قضایی را محدود نمی‌کند و وی، مجاز و موظف به کاوش در ادله ارائه‌شده برای پیشگیری از انحراف و فریفتگی عدالت است. در همین راستا دادرسی کیفری از ابزارهای محدودکننده (جلب متهم یا تحت نظر قرار دادن و...) و ابزارهای مداخله‌کننده (تفتیش منزل یا محل کار، دستگیری و بازداشت و...) برخوردار است (پارسا و نظری، ۱۳۹۲: ۳۷۴). این ویژگی دادرسی کیفری در حقوق اسلامی نیز مورد توجه و تأیید است. برخی از حقوق‌دانان اسلامی تصریح دارند که:

استدلال به دلایل مثبت بینه و امور دیگر برای محصور جلوه دادن ادله اثبات دعوی در چهار تا یا هر عدد دیگر، واقعاً بی‌مورد است؛ زیرا یقین داریم که موازین شرعی (ادله اثبات دعوی) تماماً امارات بر واقع (قرینه و طریق کشف) می‌باشند (رشتی، ۱۳۱۶: ۱۰۴/۱).

در همین راستا یکی از اساتید می‌گوید که قاضی می‌تواند از قرائن موجود در هر دعوایی استفاده کند و علمی که از این طریق به دست می‌آید، حجت است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۴۴۶)؛ برای نمونه، در خصوص ادله اثبات در جنایات، هرچند فقها برای اثبات قتل ادله محدودی (اقرار، شهادت، قسامه و علم قاضی) را پذیرفته‌اند، این محدودیت، آسیبی به تحصیل دلیل نمی‌زند؛ زیرا همان‌گونه که فقیهان امامیه معتقدند (مغنیه، ۱۴۰۴: ۱۲۹/۵؛ حسینی شیرازی، ۱۹۸۸: ۲۱۹) منبع تحصیل علم قاضی، به موارد خاصی محدود نشده و از هر راه متعارف و معقولی قابل حصول است و بحث‌های مفصل فقهی در خصوص شرایط اقرار و شهادت یا اجرای ترتیبات قسامه، در جهت بیان محدودیت‌های دلایل ظنی است (باقری، ۱۳۸۲: ۸۷).

بر این اساس، نه کافی نبودن ادله شاکی یا اعلام‌کننده جرم مانع تحقیقات پویا و گسترده مقامات قضایی است و نه دلایلی که با واقعیت‌های مادی پرونده هماهنگی ندارد، می‌تواند باعث فریب و انحراف عدالت گردد، بلکه قاضی مجاز به سنجش محتوا و مضمون اقرار یا شهادت از جهت هماهنگی با قرائن و شواهد و محتویات پرونده است.

۲-۲-۱. اجرای عدالت بر مرتکب جرم

به موجب الزام دیگر دادرسی‌های کیفری، ضمانت اجرای کیفری باید بر همان کسی اعمال شود که قاعده کیفری را نقض کرده است. مجازات‌ها و ضمانت‌اجراهای کیفری، بر اساس مؤلفه‌های سیاست جنایی، اهدافی را تعقیب می‌کنند که چنانچه بر فردی که در عالم واقع نقض‌کننده قاعده کیفری نیست اعمال شوند، امری بی‌معنا خواهند بود. همان‌گونه که از بتام نقل شده، هدف آیین دادرسی و حقوق اثبات این است که تعهدات قانونی (ضمانت اجرا) دقیقاً بر همان موضوعی قرار گیرد که قانون‌گذار خواسته است (پارسا و نظری، ۱۳۹۲: ۳۷۵). بنابراین بی‌آنکه بخواهیم خطای در تشخیص موضوعات مدنی را کم‌اهمیت جلوه دهیم، این موضوع انکارشدنی نیست که طرح و تعقیب دعوی کیفری اولاً و بالذات به هدف نفع عمومی و بهره‌مندی جامعه از اجرای عدالت است و این هدف اقتضا دارد ارزش اثباتی دلیلی مانند اقرار به گونه‌ای نباشد که بتواند باعث انحراف عدالت و تحمیل مجازات بر افرادی گردد که در واقع، قاعده ماهوی مورد حمایت کیفری را نقض ننموده‌اند. بنابراین با واقع‌گرایی و توجه به اهداف مجازات‌ها، به همان مقدار که باید مراقب اجرای ضمانت اجرای کیفری در موارد نقض قوانین ماهوی بود، باید فرایندی پایه‌گذاری شود که به دلیل ارزش اثباتی اقرار، موجبات انحراف عدالت و اجرای مجازات نسبت به افراد ناکرده‌بزه فراهم نشود و یا این موارد به حداقل ممکن برسد. این الزام دادرسی کیفری به ویژه وقتی که اقرار مستند صدور حکم قرار می‌گیرد، بسیار برجسته و مهم می‌گردد. اگر اقرار را طریقی بدانیم، تا حد زیادی از صدور احکام کیفری به استناد اقراهایی که به انگیزه‌های خاص و بر خلاف حقیقت ابراز شده‌اند، جلوگیری می‌شود. در موارد جنایات غیر عمدی و به ویژه تصادفات رانندگی منجر به فوت یا صدمه یا خسارت، بسیار اتفاق افتاده که فرد دیگری که چه بسا در زمان رانندگی در صحنه تصادف حضور نداشته و یا راننده نبوده است، به انگیزه‌های مالی (اخذ خسارت از بیمه) یا عاطفی و خانوادگی (رانندگی همسر یا فرزند) ارتکاب جرم را بر عهده گرفته و در نتیجه، مرتکب واقعی جرم، از جریان پرونده خارج شده است.

این موضوع وقتی حساس‌تر می‌شود که قاضی کیفری به استناد «إقرار العقلاء علی

انفسهم جائز» به صرف اقرار فردی به قتل یا ضرب و جرح عمدی، بدون بررسی واقعیت امر و میزان انطباق این اقرار با محتویات پرونده، حکم صادر کند که نتیجه آن اجرای کیفر بر فرد ناکرده بزه و بی‌توجهی به عامل یا انگیزه‌هایی است که فرد را به پذیرش جرم ناکرده واداشته است.^۱ از نظر رویه قضایی ایران، اصولاً اقرار ارزش اثباتی طریقی دارد و به ویژه در پرونده‌های قتل و صدمات جسمانی، رویه قضایی همواره بر کشف حقیقت و بررسی محتوای اقرار تأکید داشته است (سپهوند، ۱۳۸۹: ۱۱۲). در مقررات بعد از انقلاب، برخی مواد قانون مجازات اسلامی به ویژه در کتاب قصاص، موضوعیت داشتن اقرار در جنایات را تداعی می‌نمود و لذا برخی حقوق‌دانان موضوعیت داشتن اقرار را به دیدگاه‌های فقهی منتسب نموده‌اند که این موضوع را در ادامه بحث بررسی می‌نماییم.

۲. طریقت یا موضوعیت اقرار در حقوق اسلامی؛ از دلایل نظری تا

جلوه‌های عملی

ارزش اثباتی اقرار در جنایات، در حقوق اسلامی با ادبیات خاص خود در بحث‌های فقهی و اصولی شایان بررسی است. در اصول فقه، دلیل هر منبع یا مستندی است که برای استنباط احکام شرعی به کار می‌رود و تقسیماتی دارد که شامل دلیل قطعی، دلیل ظنی معتبر (اماره) و اصل عملی می‌شود.

اماره که در مفهوم لغوی به معنای علامت و نشانه است (جوهری، ۱۴۱۸: ۱/۴۸۵) در اصطلاح اصول فقه دلیل ظنی نامیده می‌شود که شارع آن را معتبر دانسته است (مظفر، ۱۳۷۰: ۱۴/۲).

اصولیان این دلیل ظنی (اماره) را به دو نوع «اماره حکمی» و «اماره موضوعی» تقسیم کرده‌اند. «اماره حکمی»، اماره‌ای است که حاکی از یک حکم کلی شرعی باشد. به عبارت دیگر، در مواردی دلیل و مدرک حکم، یک اماره یا دلیل ظنی است که شارع ما را به پذیرش آن ملزم نموده است؛ برای مثال، «خبر واحد ثقه» یعنی روایتی

۱. برای دیدن نمونه پرونده‌هایی که بعد از بررسی قضایی، دروغ بودن اقرار مشخص شده، ر.ک: سپهوند، ۱۳۸۹: ۱۱۶؛ آقایی‌نیا، ۱۳۸۴: ۱۹۰.

که یک شخص مورد اطمینان و راستگو از امام معصوم یا پیامبر نقل کرده است، هرچند برای ما یقین‌آور نیست، از آنجا که نوعاً کاشف از واقع است، از سوی شارع برای ما حجیت دارد و تا زمانی که دلیلی معارض با آن نداریم می‌توانیم به آن اعتماد کنیم.

«اماره موضوعی» نیز اماره‌ای است که کاشف از موضوعات احکام و وقایع خارجی یا احکام جزئی است؛ مانند شهادت دو نفر عادل درباره وقوع یک جرم یا شهادت بر تصرف یک مال توسط دو نفر که اماره و نشانه مالکیت اوست. در اینجا می‌توان گفت که اماره، موضوعی است؛ به این معنا که برای اثبات یا احراز یک امر موضوعی که مالکیت فردی خاص است، از آن استفاده شده است. از طرف دیگر می‌توان گفت که این اماره (شهادت) موضوعیت دارد؛ به این معنا که به عنوان یک دلیل ظنی نوعاً کاشف از واقع، مورد اعتماد شارع قرار گرفته است. با این توضیح مشخص می‌گردد که به عنوان مثال شهادت دو نفر عاقل و بالغ، در عین حال که دلیل ظنی است و می‌تواند خلاف واقع باشد، به دلیل کاشفیت نوعی آن، مورد اعتماد شرع است ولی این اعتماد شارع، ظنی بودن دلیل را که خصوصیت ذاتی آن است کم‌رنگ نمی‌کند و به همین دلیل، هر گونه احتمال غیر واقعی بودن، اعتماد را سلب می‌کند و اعتبار آن را خدشه‌دار می‌کند. بنابراین بحث درباره موضوعیت داشتن برخی ادله اثبات و از جمله اقرار، نباید باعث نگرانی خاطر یا خطور این احتمال به ذهن عدالت‌جویان گردد که ممکن است طرح موضوعیت داشتن اقرار یا شهادت، به بی‌عدالتی یا عدالت‌کور منجر گردد؛ زیرا با این برداشت، اماره چه حکمی و چه موضوعی باشد، دلیل ظنی بوده و به تعبیری، «طریقی» محسوب می‌شود. یعنی مادام که شبهه یا دلیلی علیه آن نباشد، با توجه به اعتباربخشی شارع به آن، بدان عمل می‌شود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد نگرانی حقوق‌دانان از طرح بحث موضوعیت ادله اثبات دعوی کیفری و به ویژه موضوعیت اقرار و شهادت، ناشی از زبان متفاوت فقه و اصول و حقوق کیفری و ادله اثبات کیفری است. این تفاوت زبانی در تلقی قانون‌گذار از بحث طریقی و موضوعیت نیز خود را نشان داده و قانون‌گذار در تصویب مواد ۱۶۱ و ۱۶۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، این گونه القا نموده که موضوعیت داشتن ادله اثبات به این

معناست که نباید علم به خلاف آن‌ها داشت.^۱ در حالی که ظنی بودن ارزش اماره‌ای مانند شهادت دو مرد عادل یا اقرار فرد عاقل بالغ به قتل، به این معناست که اگر دلایل و قرائن ظنی دیگری بر غیر واقعی و ساختگی بودن این امارات اقامه شود، ارزش اثباتی آن‌ها مخدوش می‌گردد. جالب اینکه قانون‌گذار هرچند در ماده ۱۶۱ می‌گوید: «ادله‌ای مانند اقرار و شهادت موضوعیت دارند و قاضی به استناد آن‌ها حکم صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد»، با فاصله‌ای اندک و در ماده ۱۷۱ که ارزش اثباتی اقرار را بررسی می‌کند، وجود قرائن و امارات خلاف مفاد اقرار را برای چشم‌پوشی از اقرار کافی می‌داند. یا در ماده ۱۶۹، اقراری را که با اکراه، اجبار، شکنجه یا اذیت و آزار روحی یا جسمی اخذ شود، فاقد ارزش و اعتبار می‌داند. همچنین در ماده ۳۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز مقرر می‌دارد:

هر گاه متهم به طور صریح اقرار به ارتکاب جرم کند، به طوری که هیچ گونه شک و شبه‌ای در اقرار و نیز تردیدی در صحت و اختیاری بودن آن نباشد، دادگاه به استناد اقرار رأی صادر می‌کند.

بنابراین از مجموع این مواد به دست می‌آید که منظور قانون‌گذار از موضوعیت اقرار و شهادت این است که این ادله، ادله ظنی معتبری هستند که شرع نیز اماره بودن و امکان استناد به آن‌ها را تأیید کرده است، اما ارزش اثباتی آن‌ها منوط به نبود دلایل ظنی یا قرائنی است که کشف آن‌ها از واقع را مخدوش کند. به تعبیر دیگر، درست است که قانون‌گذار در مواد ۱۶۱ و ۱۶۲ از واژه «موضوعیت» استفاده کرده، با توجه به تحلیل ارائه‌شده، منظور از موضوعیت، همان اماره یا دلیل ظنی حاکی از واقع است، مادام که دلیل معارضی هرچند در سطحی پایین‌تر از اقرار و شهادت موجب بروز احتمال غیر واقعی بودن آن‌ها نشود.

درباره طریقت یا موضوعیت اقرار در جنایات، هرچند در فقه سخن صریحی مشاهده نگردید، آنچه از فحوای کلام فقیهان استفاده می‌شود، موضوعیت داشتن اقرار است. دلیل این برداشت آن است که در بحث‌های فقهی، غالباً به نقش اثباتی اقرار به عنوان

۱. ماده ۱۶۱: «در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارند اثبات می‌شود، قاضی به استناد آن‌ها رأی صادر می‌کند، مگر اینکه قاضی علم بر خلاف آن داشته باشد».

دلیل توجه می‌شود و سخن از لزوم مطابقت اقرار با سایر امارات و قرائن جایگاهی ندارد. در این زمینه می‌توان گفت که در گذشته به دلیل عدم پیشرفت علوم مختلف جرم‌یابی، در جنایاتی مانند قتل عمد یا ضرب و جرح قرائن پیچیده‌ای به دست نمی‌آمد تا محتوای اقرار و جزئیات آن با این یافته‌های علمی یا امارات قضایی تطبیق داده شود. در چنین شرایطی که تشخیص غیر واقعی بودن اقرار، امری دور از دسترس می‌نمود، ماهیت حق الناسی کیفر جنایات، به موضوعیت داشتن اقرار و نقش حداکثری اولیای دم دامن می‌زد، به طوری که بر اساس برخی از آرای فقهی، حتی در مواردی که بین اقرارهای متعدد تعارض آشکاری وجود داشت، نقش اولیای دم در گزینش و انتخاب یکی از اقرارکنندگان برجسته می‌شد و این امر تأییدکننده موضوعیت اقرار به جنایت است.^۱ البته می‌توان این قبیل روایات یا دیدگاه‌های فقهی را این گونه تفسیر کرد که با توجه به اینکه در پرونده جنایت، ولی دم در خصوص تقاضای قصاص یا دیه و عفو تصمیم گیرنده است، آنچه این دلایل مطرح می‌کنند در همین حد است. به عبارت دیگر، در موارد تعارض اقرار، اولیای دم حق اقامه دعوی علیه هر کدام از اقرارکنندگان را به اقتضای اقرار خودش دارد و این، مانع وظیفه دادرسی در بررسی موضوع نیست.

روایت دیگری هم در این زمینه مشهور است که در مورد دو اقرار متعارض به قتل عمدی یک نفر است، آن هم در فرضی که اقرارکننده اول، بعد از حضور اقرارکننده دوم و پذیرش اتهام قتل عمدی، از اقرار خود عدول نموده و اقرار خود را دروغ می‌داند. بر اساس این روایت، قصاص و دیه از هر دو نفر برداشته شده و دیه مقتول از بیت‌المال پرداخت می‌شود. فقیهان امامیه، این روایت را از نظر سندی، فاقد سلسله سند معتبر (مرسل) و از نظر محتوا، خلاف اصل دانسته‌اند اما مشهور به آن عمل کرده‌اند و

۱. در این زمینه حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: «سألت أبا عبد الله عن رجل وجد مقتولاً فجاء رجلان إلى وليه فقال أحدهما: أنا قتلته عمداً وقال الآخر: أنا قتلته خطأ. فقال: إن هو أخذ صاحب العمد فليس له على صاحب الخطأ سبيل وإن أخذ بقول صاحب الخطأ فليس له على صاحب العمد سبيل» (حرّ عاملي، ۱۴۰۹: ۱۹/۱۰۶). این روایت مبنای نظر مشهور فقهی است و در بسیاری از کتاب‌های فقهی این مضمون وجود دارد؛ برای نمونه در شرح *اللمعه* آمده است: «لو أقرّ واحد بقتله عمداً والآخر بقتله خطأ تخيّر الولي في تصديق من شاء منهما وإلزامه بموجب جنائته. لأنّ كلّ واحد من الإقرارين سبب مستقلّ في إيجاب مقتضاه على المقرّ به» (عاملي جبعی، ۱۴۰۳: ۱۰/۶۹؛ موسوی خمینی، ۱۳۶۳: ۲/۴۷۲).

بر آن ادعای اجماع و فقدان مخالفت شده است.^۱

آنچه در این روایت، موضوعیت اقرار را برجسته می‌کند این است که نه در متن آن و نه در بحث‌های فقهی، شرط پذیرش اقرار، انطباق اقرار با سایر قرائن بیان نشده است و ظاهراً با اقرار شخص دوم، این اقرار پذیرفته می‌شود و اقرار شخص اول که از آن رجوع شده، بی‌اثر تلقی می‌گردد و هیچ سخنی به میان نیامده که آیا اقرار شخص دوم باید از جهات دیگر نیز درست باشد یا نه؟ و اگر اقرار مقرر اول مطابق با سایر آثار جرم باشد باز هم باید به سادگی از کنار آن بگذریم؟

در عین حال، صرف‌نظر از بحث سند روایت، اوضاع و احوال موجود در این واقعه بر فرض صحت و اصالت به گونه‌ای است که می‌تواند به نوعی طریقت اقرار و لزوم انطباق آن را با سایر آثار و علایم برساند. در این حدیث، اقرارکننده اول در پاسخ به سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام، دلیل اقرار خود را این می‌داند که او را با چاقوی خونین در دستش بر بالین جنازای غرق به خون دستگیر کرده‌اند؛ یعنی اقرار او با قرائن مطابقت داشته است و مسلم است که حضرت علی علیه السلام به همین دلیل فرمان دستگیری او را صادر نمودند. ولی با توجه به اینکه حکم مذکور در این روایت برای اولین بار مطرح شده (قضیه فی واقعه) و اقرارکنندگان اطلاع نداشتند که در صورت اقرار نفر دوم و بازگشت نفر اول از اقرار، جان هر دو نجات می‌یابد، در فرض صحت سند روایت، به مورد خاص خودش تعلق خواهد داشت و قول امام علی علیه السلام در این مورد در مقام بیان قاعده نیست و با توجه به اینکه در زمان حکومت و ولایت ایشان چه بسا بتوان آن را به عنوان حکم قضایی در مورد خود هم پذیرفت، بلکه می‌توان سخن حضرت را به گونه‌ای پیشنهاد عفو اقرارکننده دوم در این مورد خاص دانست که با توجه به جنبه خصوصی جرم، با رضایت اولیای دم یا رضایت به اخذ دیه امکان‌پذیر خواهد شد؛ زیرا دلیل سقوط قصاص از اقرارکننده دوم، جلوگیری از اشتباه قضایی و نجات جان

۱. صاحب فقه الصادق علیه السلام اشکال سندی این روایت مرسله را به دو دلیل رد می‌کند: دلیل اول شهرت عملی است؛ زیرا اصحاب و مشهور فقها به این روایت عمل کرده‌اند و طبق نظر اصولیان، شهرت عملی ضعف سندی را جبران می‌کند. دلیل دوم اینکه این روایت را شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام به صورت جزئی و یقینی نقل می‌کند و لذا معتقد است که این قسم از روایات مرسل ضعف سندی ندارند و حجت‌اند (برای مطالعه بیشتر ر.ک: حسینی روحانی، بی‌تا: ۷۸/۲۶؛ عاملی جبعی، ۱۴۰۳: ۷۰/۱۰).

اقرارکننده اول بود نه به این خاطر که یک نفر قبل از او به همین قتل اقرار کرده و سپس از اقرار خود برگشته است. با این تحلیل، از این روایت نمی‌توان قاعده و حکمی کلی را استنتاج کرد؛ زیرا اگر کسی به قتل عمدی اقرار کند و سپس فرد دیگری بیاید اقرار کند و نفر اول از اقرار خود برگردد و نتیجه این فرایند، رهایی هر دو باشد، ضمن اینکه راه تباری و فرار از قانون را پیش پای ناقضان قانون آن هم در جرم مهمی مانند قتل می‌گذارد. با ضوابط حقوق کیفری و اثبات جرایم ناسازگار است. اما اگر این حدیث را در مورد نص و مورد خاص خود معتبر بدانیم، دلیل بر موضوعیت داشتن اقرار در همان معنای اصولی خواهد بود و اینکه اقرار، دلیل یا اماره معتبر شرعی است و شرایط اقرار اول تأیید می‌کند که امام علیه السلام نیز همین ارزش را برای اقرار قائل بوده و بعد از حضور فرد دوم معلوم شدن حقیقت، از اقرار او صرف نظر کرده است، اما نه به دلیل وجود دو اقرار، بلکه به علت کشف خلاف واقع بودن آن؛ و اینکه با اقرارکننده دوم چه رفتاری شده است، به مورد خاص خود ارتباط دارد و به علت امکان تباری، به موارد مشابه تعمیم پذیر نمی‌باشد.

یکی دیگر از جلوه‌های موضوعیت داشتن اقرار، چگونگی رفتار با افرادی است که نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا سایر حاکمان صدر اول اسلام، اقرار به زنا می‌کردند. از اقرار شخص بالغ رشیدی که با علم به کیفر زنا برای پاک شدن از پیامدهای گناه و طلب آمرزش از خدا، به جرم خود اقرار می‌کند، معمولاً اقناع قضایی به ارتکاب جرم حاصل می‌شود، ولی حد اجرا نمی‌گردد و ظاهر حال، نشانگر جایز نبودن اجرای حد است تا زمانی که اقرارکننده چهار بار اقرار کند. این رفتار نشان می‌دهد که اقرارهای چهارگانه موضوعیت دارد و علم قاضی در این دآوری‌ها سندیت ندارد (هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۷: ۶۹).

مؤید این برداشت، نوع تعامل با اقرار به قتل است، هرچند یک مرتبه باشد که مشهور فقها یک بار اقرار را برای اثبات قتل عمد کافی می‌دانند و برای اثبات صحت نظر خود، به روایاتی استناد می‌نمایند.^۱

۱. برای نمونه، فضیل در روایتی صحیح از امام حسین علیه السلام چنین نقل می‌کند: «هر کس نزد حاکم یک بار به حقی از حدود الهی علیه خودش اقرار کند اعم از اینکه آزاد باشد یا بنده، زن باشد یا مرد، بر امام است که بر او اقامه حد نماید» (موسوی خویی، ۱۴۲۳: ۱۱۰/۴۳). در این روایت، حق قصاص و مطالبه آن توسط اولیای دم در پاسخ به سؤال بعضی از اصحاب به عنوان یکی از حدود الهی که یک بار اقرار در اقامه آن کافی است، مطرح شده است.

در مقابل قول مشهور، برخی گفته‌اند که قتل عمد، جرمی سبک‌تر از سرقت نیست، لذا همانند سرقت حدی بلکه به طریق اولی، به دو بار اقرار نیاز دارد. اما در پاسخ گفته شده است که اگر بخواهیم چنین استدلال کنیم، می‌توان گفت که اثبات اتهام قتل عمد کم‌اهمیت‌تر از زنا نیست، پس باید بگوییم که همانند زنا چهار بار اقرار ضروری است (همان: ۱۱۱/۴۳). بنابراین می‌توان گفت که ارزش اثباتی اقرار به عنوان یک دلیل ظنی و اماره شرعی، به تعداد و تکرار آن ارتباطی ندارد و اگر در اثبات جرمی مانند زنا، چهار بار اقرار و در چهار مجلس موضوعیت دارد یا لازم است که شاهدان چهارگانه به صورت هم‌زمان در دادگاه حضور یابند و مشاهده زنا را گواهی کنند، مصالح دیگری مورد نظر شریعت بوده که جرم پوشی، حمایت از حریم خصوصی (در این زمینه رک: آقابابایی و موسوی، ۱۳۹۲: ش ۳۵-۱۹/۴) و کاهش انگیزه اقرار یا شهادت بر جرمی مانند زنا از آن جمله‌اند؛ امری که به دلیل ماهیت حق الناسی قتل، موضوعیت ندارد. ولی اکتفا به یک اقرار در اثبات قتل عمدی نباید به بی‌مبالاتی شریعت در اثبات این جرم تعبیر شود.

۳. ارزش اثباتی اقرار در ادبیات حقوقی و رویه قضایی ایران

بررسی‌ها نشان می‌دهد که پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، قانون‌گذار به استفاده از واژه «طریقیت» و «موضوعیت» در بحث ادله اثبات دعوی و از جمله اقرار تمایلی نداشته^۱ و حتی در بحث ادله اثبات جرایم شرعی و از جمله در جنایات نیز به صراحت از موضوعیت یا طریقیت اقرار یا سایر دلایل سخن نگفته است. با این حال، این واژگان بیشتر توسط نویسندگان حقوقی در کتاب‌ها و مقالات و بعد هم دادرسان دادگاه‌ها در آرای قضایی به کار برده شده است. ضمن اینکه استعمال این واژگان از طرف قضات، الزاماً در حوزه اثبات و احراز بزه‌کاری نیست و «طریقیت» به معنای دلالت به کار رفته است؛

۱. ماده ۴۹۶ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ یکی از مواردی است که از واژه «موضوعیت» استفاده کرده است: «... مواردی از دیات که دیه برحسب دینار یا شتر تعیین شده، شتر و دینار موضوعیت ندارد...».

برای نمونه، شعبه ۵ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۶۱۵ می‌گوید:

در امور جزایی، اعتراف متهم طریقت دارد و اگر دادگاه با ملاحظه قرائن و امارات دیگر اقرار متهم را از دلایل خارج نماید، موجب شکستن حکم نمی‌باشد (متین، بی‌تا: ۳۰).

همین شعبه در رأی شماره ۲۴۹۱ مورخ ۱۳۱۹/۷/۱۳ نظر داده است:

به صرف اقرار متهم بدون امارات دیگر نمی‌توان رأی داد (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۵۶).

همچنین هیئت عمومی دیوان عالی کشور در رأی اصراری شماره ۱۳۱۵ مورخ

۱۳۳۹/۴/۲۸ آورده است:

در امور جزایی اقرار به تنهایی دلالت نداشته و طریقت برای کشف حقیقت دارد (همان: ۱۰۶).

دادستان کل کشور نیز در جلسه منجر به صدور رأی اصراری دیوان عالی کشور به

شماره ۱۲۲ مورخ ۱۳۴۷/۷/۲۴ می‌گوید:

... اقرار در مسائل جزایی صرفاً جنبه طریقت دارد و دادرس به اقرار و اظهاراتی که

خواه شاکی و خواه متهم می‌نماید در صورتی که با علائم مادی واقعه وفق ندهد،

نباید ترتیب اثر دهد و تنها گفته‌هایی باید ملاک حکم قرار گیرد که با قرائن و امارات

منطبق، و عقل سلیم و بالخصوص جریان واقعه آن را تأیید کند.

از این آرا و نظرات استفاده می‌شود که در رویه قضایی قبل از انقلاب، به دلالت

اقرار در همه موارد در حد یک اماره و طریقی برای کشف واقع توجه می‌شد.

استفاده از واژگان موضوعیت و طریقت ادله اثبات و از جمله اقرار در آرا و

دیدگاه‌ها، بعد از انقلاب و اسلامی شدن مقررات جزایی محسوس‌تر است: برای نمونه،

شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور در دادنامه شماره ۱۴۱ در سال ۱۳۷۲ مقرر می‌دارد: «این

اقرار طریقت دارد بر ارتکاب بزه... لذا اتهام آن‌ها محرز است». در موارد دیگر،

موضوعیت به معنای «اعتبار» به کار رفته است. برای مثال، شعبه ۲۴ دیوان در رأی

شماره ۵۵۲/۲۴ در سال ۱۳۷۲ گفته است: «عقد به موجب این سند موضوعیت نداشته

و خلاف قانون بوده...». یا در برخی آرا، موضوعیت به معنای «اهمیت و اصالت» به کار

رفته است. در رأی شماره ۷۸/۳ شعبه سوم دیوان در سال ۱۳۷۷ آمده است:

در ماهیت قضیه، تکلیف مدیون به تأدیة دین است و شکل پرداخت، فاقد موضوعیت قانونی است.

دیوان عالی کشور نیز در رأی وحدت رویه شماره ۵۱۸ مورخ ۱۳۶۷/۱۱/۱۸ همین

ایده را مطرح نموده است:

... سند سجلی هم در اثبات بلوغ طریقت دارد لذا چنانچه سند سجلی حکایت از بلوغ داشته اما ولی قهری مدعی نرسیدن فرزند خود به سن بلوغ باشد، ... قبول درخواست ولی قهری منعی ندارد....

اداره حقوقی قوه قضاییه در یک نظریه مشورتی بی آنکه به صراحت به واژه‌های طریقت یا موضوعیت اشاره کند، به صورت تلویحی به موضوعیت داشتن اقرار در حدود و قصاص و طریقت داشتن آن در سایر موارد اشاره کرده است.^۱ ضمن اینکه در نمایه الکترونیکی نظریات اداره حقوقی قوه قضاییه استفاده از واژگان طریقت و موضوعیت در موارد متعددی مشاهده می‌گردد.

از نظر دکترین و در بیان حقوق دانان، یکی از شارحان قانون مدنی به منظور ترسیم ضابطه‌ای برای طریقت دلیل، امکان اثبات خلاف دلیل را بدون هر اشاره‌ای به اینکه بار اثبات این خلاف بر عهده چه کسی است، ضابطه طریقت دلیل دانسته است (حائری شاه‌باغ، ۱۳۸۲: ۱۱۵۰). در میان حقوق دانان کیفری نیز برخی ضمن اشاره و تأیید اینکه اقرار در رویه قضایی قبل از انقلاب اسلامی و پیش از تصویب قانون حدود و قصاص، جنبه طریقت داشته است، همراه با ذکر نگرانی‌های خود، به دیدگاهی که «موضوعیت اقرار» را تأیید می‌کند اشاره کرده‌اند (سپهوند، ۱۳۸۹: ۱۱۲). برخی دیگر، وجود مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ را که به طور ضمنی به موضوعیت اقرار اشاره دارند، مخصص اصل، یعنی طریقت اقرار می‌دانند (آقایی‌نیا، ۱۳۸۴: ۱۹۰) یا به صورت کلی معتقدند که اقرار در فقه جزایی بر خلاف اقرار در حقوق موضوعه، موضوعیت دارد و قاضی در صورت تحقق اقرار، بی‌نیاز از توجه به دلایل دیگر بوده و

۱. به غیر از حدود و قصاص که در آن اقرار شرایط و اعتبار خاصی دارد، در سایر امور کیفری، اقرار زمانی معتبر است که کاشف از واقع باشد، فلذا صرف اقرار برای صدور حکم محکومیت مقرر کافی نیست... (نظریه شماره ۱۶۹۲/۷ مورخ ۱۳۷۳/۳/۳ اداره حقوقی قوه قضاییه).

ناگزیر از صدور حکم است (گلدوزیان، ۱۳۸۶: ۳۳۹). برخی دیگر هم بی‌آنکه واژگان موضوعیت اقرار در حدود و قصاص را استفاده کنند تأکید کرده‌اند که حتی در حدود و قصاص، قاضی نباید اقرار، سوگند یا شهادتی را که می‌داند دروغ است، بپذیرد (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶: ۳۹۴).

تدوین‌کنندگان قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، تحت تأثیر دیدگاه‌های اشاره‌شده، برای اولین بار این واژگان را در مواد مربوط به ادله اثبات دعوی کیفری، در نصوص قانونی مربوط وارد کرده‌اند.

با توجه به اصلاحات شکلی قانون مجازات سال ۱۳۹۲ و تلاش برای انسجام بخشی به قانون و حذف مواد تکراری، بحث ادله اثبات که در مقررات قبل ذیل هر جرم حدی یا موجب قصاص تکرار می‌شد، در بخش پنجم قانون با عنوان «ادله اثبات در امور کیفری» ساماندهی شده و ماده ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی بی‌آنکه «موضوعیت» یا «طریقیت» ادله اثبات را تعریف کند، مقرر می‌دارد:

در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارند اثبات می‌شود، قاضی به استناد آن‌ها رأی صادر می‌کند، مگر اینکه قاضی علم بر خلاف آن داشته باشد.

بدین ترتیب موضوع و واژگانی که متأثر از ادبیات فقهی در نظریات حقوق دانان و رویه قضایی ایران انعکاس یافته بود، اکنون در متن قانون تبلور یافته است که در ادامه به آثار این تغییر قانونی در ارزش اثباتی ادله به ویژه ارزش اثباتی اقرار در جنایات اشاره می‌شود.

۴. اقرار در جنایت در قوانین مجازات اسلامی

پس از بررسی ارزش اثباتی اقرار به جنایت در حقوق اسلامی و تبلور آن در دیدگاه‌های حقوق دانان و رویه قضایی، به صورت اجمالی به چگونگی انعکاس موضوع در قانون مجازات اسلامی اشاره می‌کنیم. علت تمرکز بحث بر تحولات قانونی بعد از انقلاب اسلامی، بحث اسلامی شدن قوانین و تأثیرپذیری مقررات کیفری بعد از انقلاب از دیدگاه‌های فقهی است. با عنایت به اینکه بیشترین تحولات این حوزه در قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱، قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و قانون مجازات اسلامی

مصوب ۱۳۹۲ بوده است، به اجمال به این تحولات اشاره می‌کنیم؛ با این توضیح که بین قانون سال ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ تفاوت خاصی وجود ندارد و در حقیقت مقایسه میان قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲ است.

۴-۱. قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰

بر اساس ماده ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰، «راه‌های ثبوت قتل در دادگاه عبارت‌اند از: اقرار، شهادت، قسامه و علم قاضی». طبق ماده ۲۳۲ این قانون نیز «با اقرار به قتل عمد گرچه یک مرتبه هم باشد، قتل عمد ثابت می‌شود».

علاوه بر این، دو ماده ۲۳۵ و ۲۳۶ این قانون، به طور مشخص انعکاس دیدگاه‌های فقهی می‌باشد که پیش از این بررسی گردید و در بیانات فقها از جمله امام خمینی در *تحریر الوسیله* وجود داشته و عیناً در قانون نیز وارد شده است.

هرچند مواد مذکور به صراحت به طریقت یا موضوعیت اقرار اشاره نکرده‌اند آنچه در وهله اول از مطالعه این مواد به ذهن می‌رسد موضوعیت داشتن اقرار در اثبات قتل عمد است. بر اساس ماده ۲۳۲ اقرار به قتل عمد هرچند یک مرتبه باشد، قتل عمد را اثبات می‌کند، بی‌آنکه به ضرورت انطباق اقرار با محتوای آن اشاره شده باشد یا طبق ماده ۲۳۵ قانون‌گذار به ولی دم اجازه داده است در فرضی که دو نفر به قتل عمد یا یک نفر به قتل عمد و دیگری به قتل خطایی شخصی اقرار نموده‌اند، به هر یک از آن‌ها حسب اقرارش مراجعه نماید و حال آنکه مسلماً یکی از این دو اقرار متعارض با واقع مطابقت ندارد، اما ممکن است که ولی دم بر حسب اختیار قانونی‌اش به کسی مراجعه نماید که اقرارش مطابق با واقع نیست و این بدین معناست که صرف اقرار کافی بوده و به هماهنگی آن با اوضاع و احوال مسلم قضیه نیازی نیست و یا در ماده ۲۳۶

۱. ماده ۲۳۵: «اگر کسی به قتل عمد شخصی اقرار نماید و دیگری به قتل عمدی یا خطایی همان مقتول اقرار کند، ولی دم در مراجعه به هر یک از این دو نفر مختیر است که برابر اقرارش عمل نماید و نمی‌تواند مجازات هر دو را مطالبه کند».

۲. ماده ۲۳۶: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید، در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود و این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است».

اقرار اول، اقرار دوم و سپس رجوع از اقرار اول بدون هیچ شرطی پذیرفته شده‌اند که همگی این‌ها موضوعیت اقرار را به ذهن متبادر می‌کنند.

هرچند محتوا و مضمون مواد اشاره‌شده ایرادات زیادی دارد که با توجه به نسخ آن‌ها در قانون جدید پرداختن به آن ضرورتی ندارد، در عین حال نگارنده معتقد است که می‌توان از مواد اشاره‌شده تفسیری ارائه داد که با طریقت اقرار منافاتی نداشته باشد.

۱-۱-۴. ماده ۲۳۵

با پذیرش موضوعیت اقرار در اثبات قتل عمد، با توجه به حکم مندرج در ماده ۲۳۵، این احتمال قوت می‌گرفت که ولی دم مقتول به کسی مراجعه نماید که اقرار او با واقع منطبق نیست، هرچند این شخص به اختیار خود علیه خویش اقرار نموده است. البته در تفسیر این ماده باید دانست که برابر موازین شرعی و ماهیت حق الناسی قتل، قانون‌گذار در این موارد ولی دم را در مراجعه به هر یک از اقرارکنندگان مخیر گذاشته است. با توجه به اینکه از نظر موازین شرعی، اولیای دم بدون اذن حاکم حق اجرای قصاص ندارند و اقدامات خودسرانه آن‌ها مجازات تعزیری دارد، مراجعه آن‌ها به اقرارکنندگان، از نظر اجرایی اعلام شکایت از هر کدام از اقرارکنندگان به اقتضای اقرار آن‌هاست و نمی‌توانند تقاضا یا شکایت متعارض داشته باشند، ولی این اختیار ولی دم، نافی وظیفه مقام قضایی در بررسی محتوای اقرار و انطباق آن با مندرجات پرونده نیست. بنابراین دادگاه می‌تواند فرد معرفی‌شده از طرف اولیای دم را تعقیب کند و با توجه به واقعیات پرونده و قرائن و امارات، در خصوص شکایت مطرح‌شده اظهار نظر کند. ضمناً در مواردی ممکن است که علت یک اقرار کذب، اشتباه باشد و نه دروغ‌گویی؛ بدین شکل که مثلاً شخص اقرارکننده، جراحی به کسی وارد نموده و تصور کرده که مرگ در اثر جراحی واردشده توسط او بوده است، حال آنکه علت فوت، صدمه‌ای بوده که متعاقباً به وسیله فرد دیگری وارد شده است.

در مجموع و در تفسیر منطقی ماده ۲۳۵ می‌توان گفت که با توجه به جنبه حق الناسی مجازات قتل و سلطنتی که بر اساس قرآن کریم برای اولیای دم مقرر شده است، آن‌ها می‌توانند از فرد یا افرادی که به نظر آن‌ها مرتکب جرم شده‌اند و به ویژه از

فرد یا افرادی که به ارتکاب عمدی یا خطایی جرم اقرار کرده‌اند، شکایت کنند، ولی به هر حال تحمیل مجازات قصاص یا دیه از سوی دادگاه به بهانه موضوعیت اقرار و انتخاب اولیای دم، از این ماده استفاده نمی‌شود و رویه قضایی ایران نیز در دوره اجرای این ماده چنین برداشتی از آن نداشته است.

۲-۱-۴. ماده ۲۳۶

درباره ماده ۲۳۶ گفته شد که مبنای آن، روایتی مربوط به زمان حضرت علی علیه السلام است و هرچند درج آن در قانون به عنوان یک قاعده در بحث اثبات جنایت فاقد توجیه بود و در قانون جدید هم نسخ شده است، اما همان طور که در بررسی روایت دیدیم، علت پذیرش اقرار، نه از جهت موضوعیت آن، بلکه از جهت انطباق محتوای آن با اوضاع و احوال مسلم قضیه بود و از مبنای فقهی این ماده، طریقت اقرار به دست می‌آید. ضمن اینکه مضمون این روایت به عنوان یک مورد خاص و در فرضی که احتمال تبانی منتفی بوده مطرح شده است و در چنین مواردی قابل استفاده می‌باشد. به همین دلیل، در ادامه ماده ۲۳۶ جمله: «این در حالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه‌آمیز است» اضافه شده که در متن روایت نیست و ابتکار قانون‌گذار بوده است. این جمله نشان می‌دهد که قانون‌گذار از قاعده‌مند نبودن موضوع این ماده آگاه بوده ولی احتمالاً نص‌گرایی افراطی، او را وادار به درج این محتوای فقهی با اضافه کردن جمله مذکور نموده است. بنابراین قانون‌گذار راه تفسیر منطقی و استفاده طریقت اقرار از این ماده را با اضافه کردن جمله پایانی گشوده است. بر این اساس، قاضی در صورت برخورد با چنین موردی، اگر احتمال عقلایی تبانی برای فرار از قانون می‌دهد، نباید دست روی دست بگذارد، بلکه ملزم به بررسی موضوع و محتوای اقرارهای متعارض و کشف حقیقت است. هرچند به این بحث در قانون مجازات سال ۱۳۷۰ به دلیل اینکه قانون ماهوی است اشاره نشده است در سال ۱۳۷۸ یعنی هشت سال پس از تصویب کتاب قصاص قانون مجازات اسلامی قانون‌گذار به آن توجه کرده و در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب یکی از شرایط لازم برای صدور رأی توسط دادگاه را تأیید اقرار توسط سایر امارات و قراین می‌داند و مقرر می‌دارد که

در صورت تعارض اقرار با سایر ادله، مرجع کیفری باید به دلایل دیگر رسیدگی کند. این ماده می‌گوید:

هر گاه متهم، اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچ گونه شک و شبهه‌ای نباشد و قراین و امارات نیز مؤید این معنا باشند، دادگاه مبادرت به صدور رأی می‌نماید و در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در اقرار یا تعارض با ادله دیگر، دادگاه شروع به تحقیق از شهود و مطلعین و متهم نموده و به ادله دیگر نیز رسیدگی می‌نماید.

با توجه به ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری (به عنوان قانون شکلی و عهده‌دار دادرسی کیفری در همه جرایم و از جمله جنایات)، تفسیر طریقی بودن ادله اثبات در امور کیفری تأیید می‌گردد.

از نظر رویه قضایی و عمل قضایی نیز در اثبات جنایات، قضات دادرسی و دادگاه‌ها از علوم مختلف جرم‌یابی از قبیل پزشکی قانونی، تشخیص هویت، سم‌شناسی و... استفاده نموده و با تحلیل نتایج و بازسازی صحنه جنایت نسبت به کشف حقیقت اقدام می‌کنند و صرف اقرار را که ممکن است بر اثر انگیزه‌های مختلفی ابراز شود، ملاک و مستند صدور رأی قرار نمی‌دهند. این رویه در دوره اجرای مقررات قبل از انقلاب وجود داشت^۱ و در رویه قضایی بعد از انقلاب هم هرچند ذکر ادله اثبات در قوانین ماهوی در اوایل انقلاب تردیدهایی برای برخی قضات ایجاد نمود، همان گونه که پیش از این اشاره شد، شورای عالی قضایی سابق، به طریقت ادله اثبات و استفاده از امارات قضایی و دلایل علمی تأکید کرد.

۳-۱-۴. قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲

با توجه به دیدگاه‌های فقهی و ادبیات موجود در میان حقوق‌دانان و قضات، قانون‌گذار برای اولین بار در بخش «ادله اثبات در امور کیفری» از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، درباره «موضوعیت» برخی از ادله اثبات در امور کیفری سخن گفته است. ماده ۱۶۱

۱. «در امور جزایی، اعتراف متهم طریقت دارد و اگر دادگاه با ملاحظه قرائن و امارات دیگر اقرار متهم را از دلایل خارج نماید، موجب شکستن حکم نمی‌باشد» (مجموعه رویه قضایی متسین، حکم شماره ۶۱۵ شعبه ۵ دیوان عالی کشور مورخ ۱۳۲۰/۳/۳۱).

این قانون می‌گوید:

در مواردی که دعوای کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آن‌ها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد.

این صراحت قانون‌گذار در خصوص موضوعیت داشتن «ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت»، در نگاه اول موجب این برداشت می‌شود که قانون‌گذار در مقام تأسیس قواعد جدیدی در بحث ادله اثبات دعوای کیفری است و می‌خواهد برای ادله شرعی مانند اقرار و شهادت، ارزش موضوعی ویژه قائل شود و بحث کشف حقیقت و طریقت اقرار و سایر ادله، مورد توجه قانون‌گذار نیست، اما با دقت در سایر مواد این فصل، این برداشت تعدیل می‌گردد؛ زیرا قانون‌گذار در مواد ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۱ و ۱۸۷ مواردی را مطرح نموده است که قاضی باید به طور جدی به کشف حقیقت و طریقت اقرار توجه کند و هرگز مجاز نیست چنانچه قرائن و امارات قضایی بر خلاف مفاد ادله شرعی مانند اقرار و شهادت باشند، به عنوان موضوعیت اقرار یا شهادت، به مفاد آن‌ها ترتیب اثر دهد. قانون‌گذار در صدر ماده ۱۷۱، ارزش اثباتی اقرار را فراتر از هر دلیل دیگر می‌داند که با وجود آن، نوبت به دلایل دیگر نمی‌رسد اما بلافاصله تصریح می‌کند:

مگر اینکه با بررسی قاضی رسیدگی‌کننده قرائن و امارات بر خلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و قرائن و امارات مخالف را در رأی ذکر می‌کند.

این ماده به گونه‌ای تأکید مفاد ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ می‌باشد. همچنین ماده ۱۶۹ قانون مجازات اسلامی به بی‌ارزش بودن اقراری که با اکراه، اجبار، شکنجه و آزار روحی یا جسمی اخذ شده پرداخته و دادگاه را مکلف نموده است که از متهم دوباره تحقیق نماید.

همین شرایط در ماده ۱۸۷ در خصوص شهادت تکرار شده است و وجود قرائن و امارات بر خلاف مفاد شهادت که با تحقیق و بررسی قاضی موجب آگاهی بر دروغ بودن شهادت شود، موجب اعراض از شهادت می‌گردد.

با این تفسیر، این سؤال مطرح می‌شود که اگر قانون‌گذار به طریقت اقرار و شهادت

در همه موارد و از جمله در جنایات اعتقاد دارد، پس چرا در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ بحث «موضوعیت ادله اثبات» را مطرح نموده است؟

نگارنده هرچند به دامن زدن به «موضوعیت ادله اثبات دعوی کیفری» توسط قانون‌گذار انتقاد دارد و معتقد است که استفاده از این واژگان بی‌سابقه در ادبیات کیفری ضروری نبوده است، در تبیین و توجیه رفتار قانون‌گذار باید به زبان و گفتمان فقهی او در تصویب این مقررات توجه کرد. با این نگاه، طرح «موضوعیت ادله اثبات» حداقل از دو جهت توجیه‌پذیر است: جهت اول، شرایط خاص حاکم در برخی جرایم شرعی است که صرف نظر از کاشف و مطابق واقع بودن دلیل، تکرار و شیوه خاص انجام آن «موضوعیت» دارد؛ برای مثال، همان گونه که در ماده ۱۷۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ آمده است، در کلیه جرایم یک بار اقرار کافی است مگر در جرایمی مانند زنا، لواط، شرب خمر و... که حد نصاب خاصی دارد. تکرار اقرار که به تصریح تبصره همین ماده می‌تواند در یک یا چند جلسه انجام شود، موضوعیت دارد. تکرار اقرار به خصوص چهار مرتبه اقرار در یک جلسه، برای کشف حقیقت و طریقت آن نیست و این امر با یک اقرار هم حاصل است اما پیش‌بینی چنین فرایندی در جرایم حدی مانند زنا و لواط و شرب خمر موضوعیت دارد و مبتنی بر سیاست کیفری افتراقی حقوق اسلامی در جرایم دارای مجازات حدی است. همین بحث در خصوص شهادت موضوع مواد ۱۹۹ و ۲۰۰ قانون مجازات اسلامی نیز مطرح است و علاوه بر بالا بودن نصاب شهادت در برخی جرایم، کیفیت ادای شهادت و حضور هم‌زمان شهود هم موضوعیت دارد و فقدان این موارد، حتی مجازات قذف شهود را به دنبال خواهد داشت. بنابراین می‌توان گفت که اقرار و شهادت در این موارد، ادله شرعی هستند که به تصریح قانون‌گذار از جهت کمیت و کیفیت «موضوعیت» دارند.

جهت دوم که می‌توان با توجه به زبان و فضای گفتمانی قانون‌گذار تبیین کرد، توجه به همان بیان اصولی در ارزش اثباتی امارات است. همان گونه که در مفهوم‌شناسی فقهی طریقت و موضوعیت ادله اثبات اشاره شد، از منظر اصولی، اقرار و شهادت در زمره اماراتی قرار می‌گیرند که از نظر شرعی به عنوان «دلیل ظنی معتبر» مورد توجه هستند. اقرار انسان عاقل و بالغ و مختار یا شهادت دو نفر یا چهار نفر با شرایط مورد

نظر، از نظر شرعی دلیل ظنی معتبر (اماره) محسوب می‌شود و ارزش دلیل ظنی معتبر این است که عمل به آن منع شرعی ندارد و در صورت وجود علم (قطع) به خلاف مفاد آن، قابل اعتنا نیست. بنابراین از منظر قانون‌گذار، ادله شرعی که موضوعیت دارند از قبیل اقرار و شهادت قابل اعتنا هستند و قاضی به استناد آن‌ها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد. این تفسیر از موضوعیت ادله اثبات، به معنای جمود بر مضمون اقرار یا شهادت و یا نادیده گرفتن دستاوردهای علوم مختلف جرم‌یابی نخواهد بود و به طور طبیعی اگر در زمانی که علم پزشکی قانونی یا سم‌شناسی، تشخیص هیت و... در دسترس بشر نبود، علم به خلاف واقع بودن اقرار یا شهادت را مشکل یا غیر ممکن می‌کرد، اما امروزه دستگاه عدالت کیفری به مدد دستاوردهای بشری می‌تواند محتوا و مضمون اقرار یا شهادت را با ادله علمی و آزمایشگاهی بسنجد و اعتبار اقرار و شهادت به عنوان ظن معتبر شرعی تا زمانی است که مضمون و محتوای آن‌ها با ادله دیگر تعارض نداشته باشد. این رویکرد قانون‌گذار، در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ هم وجود دارد و بر اساس مواد ۳۶۰ تا ۳۶۲ این قانون، اقرار صریح متهم به طوری که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در اقرار و نیز تردیدی در صحت و اختیاری بودن آن نباشد، مستند رأی قاضی قرار می‌گیرد و دادگاه علاوه بر رسیدگی به ادله مندرج در کیفرخواست، هر گونه تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم است، انجام می‌دهد. بر این اساس می‌توان گفت که با وجود تغییر واژگان قانون در مقررات اخیر التصویب، رویکرد کلی قانون که مبنا و مستند استمرار رویه قضایی موجود خواهد بود، طریقت اقرار در کشف جرم به صورت کلی و به ویژه در جرایم قتل و سایر صدمات جسمانی است که احتیاط در دماء هم به همین رویکرد تأکید می‌کند.

نتیجه‌گیری

بررسی‌های این نوشته نشان می‌دهد که تحولات قانون‌گذاری در خصوص ادله اثبات دعوی در جنایات (قتل و صدمات جسمانی) با تصویب قانون حدود و قصاص مصوب ۱۳۶۱ آغاز شده و در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ به همان شکل تثبیت و در نهایت در قانون مجازات اسلامی و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تکمیل

گردیده است. تحولات قانونی مذکور که به صورت روشنی از دیدگاه و پایگاه فقهی قانون‌گذار تأثیر پذیرفته است، بحث‌های مختلفی را در ادله اثبات قتل و سایر جنایات مطرح می‌کند که در حقوق کیفری عرفی ایران پیشینه نداشت. یکی از این بحث‌ها ارزش اثباتی اقرار در جنایات بود که با توجه به پیش‌بینی ادله اثبات قتل در کتاب قصاص و تصویب مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی در سال ۱۳۷۰، این تلقی را ایجاد کرده بود که اقرار به قتل موضوعیت دارد؛ به این معنا که وجود اقرار، هم اولیای دم را واجد حق تقاضای قصاص یا دیه از اقرارکننده می‌کند و هم دادگاه‌ها ملزم هستند که به اقتضای اقرار و صرف‌نظر از مطابق واقع بودن یا نبودن مضمون آن، اقدام به صدور رأی کنند و بحث ادله علمی کشف جرم، به حاشیه رانده شده بود. بخشنامه‌های قضایی، دکترین حقوقی و رویه قضایی به مفهوم عام، موافق این برداشت نبود تا اینکه در سال ۱۳۷۸ قانون‌گذار در ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری تلاش نمود بر رویه قضایی موجود که بر طریقت ادله اثبات در جنایات تأکید داشت مهر تأیید بزند و از ترتیب اثر دادن به اقرارهایی که با واقعیت انطباق ندارند، جلوگیری کند. از سوی دیگر، مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی نیز از طریقت ادله اثبات حکایت می‌کردند. به هر حال قانون‌گذار در سال ۱۳۹۲ در اقدامی شایسته، مواد ۲۳۵ و ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ را که شائبه موضوعیت اقرار داشت، نسخ نمود و به بحث‌ها در این زمینه پایان داد. اما در ماده ۱۶۱ قانون سال ۱۳۹۲، اصطلاح «موضوعیت داشتن ادله اثبات شرعی» برای اولین بار در ادبیات قانونی پیش‌بینی شد. در جستار پیش رو، تحلیل ارائه‌شده از مجموع مواد قانون مجازات اسلامی در بخش ادله اثبات در امور کیفری و قانون جدید آیین دادرسی کیفری، ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که از نظر قانون‌گذار، ادله اثبات شرعی مانند اقرار و شهادت به عنوان اماره و ظن معتبر شرعی تا زمانی که قرائن و امارات مخالف آن‌ها وجود نداشته باشند، قابل استناد خواهند بود. علاوه بر این، در برخی جرایم شرعی، نوع، تعداد و شیوه ابراز و ادله اثبات موضوعیت دارند و در صورت عدم رعایت این ضوابط، آن ادله هرچند کاشف از واقع باشند، قابل اعتنا نخواهند بود.

کتاب‌شناسی

۱. آقابابایی، حسین و ریحانه موسوی، «حریم خصوصی، اجرای قانون و ادله اثبات دعوی کیفری در حقوق اسلامی»، فصلنامه حقوق، دوره سی و چهارم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲ ش.
۲. آقایی‌نیا، حسین، جرایم علیه اشخاص (جنایات)، تهران، میزان، ۱۳۸۴ ش.
۳. باقری، صادق، ادله اثبات دعوی کیفری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۲ ش.
۴. پارسا، محسن و میلاد نظری، «مبنای گسست اقرار به اقرار کیفری (طریقی) و اقرار مدنی (موضوعی)»، دایرة المعارف علوم جنایی، زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، کتاب دوم، تهران، میزان، ۱۳۹۲ ش.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، چاپ چهارم، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۲ ش.
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیه)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۸ ق.
۷. حائری شاه‌باغ، سیدعلی، شرح قانون مدنی، چاپ دوم، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۲ ش.
۸. حجتی کرمانی، علی، سیر قضاوت در ادوار مختلف تاریخ، تهران، مشعل، ۱۳۶۹ ش.
۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، آل‌البتیة، ۱۴۰۹ ق. التراث.
۱۰. حسینی، سیدمحمدرضا، قانون مجازات اسلامی در رویه قضایی، چاپ دوم، تهران، مجد، ۱۳۸۵ ش.
۱۱. حسینی روحانی، سیدمحمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، قم، بی تا.
۱۲. حسینی شیرازی، سیدمحمد، الفقه، چاپ دوم، بیروت، دارالعلوم، ۱۹۸۸ م.
۱۳. رشتی، میرزا حبیب‌الله، التعلیقه علی مکاسب الشیخ الانصاری، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۳۱۶ ق.
۱۴. سپهوند، امیرخان، جرایم علیه اشخاص، چاپ پنجم، تهران، مجد، ۱۳۸۹ ش.
۱۵. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، چاپ هیجدهم، قم، دار الفکر، ۱۳۸۹ ش.
۱۶. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین‌الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، چاپ دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۱۷. گلدوزیان، ایرج، ادله اثبات دعوی، چاپ سوم، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۱۸. متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، بی تا.
۱۹. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۲۰. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، مجموعه بخشنامه‌های قضایی، قم، ۱۳۸۲ ش.
۲۱. مغنیه، محمدجواد، فقه الامام جعفر الصادق علیه السلام، چاپ پنجم، بیروت، دار الجواد، ۱۴۰۴ ق.
۲۲. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسیله، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۳ ش.
۲۳. موسوی خویی، سیدابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، قم، مؤسسه آثار الامام الخوئی، ۱۴۲۳ ق.
۲۴. میرمحمدصادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص، تهران، میزان، ۱۳۸۶ ش.
۲۵. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حسین بادامچی، تاریخ حقوق کیفری بین‌النهرین، تهران، سمت، ۱۳۸۳ ش.
۲۶. هاشمی شاهرودی، سیدمحمد، بایسته‌های فقه جزا، تهران، میزان، ۱۳۸۷ ش.

القيمة الإثباتية للإقرار في الجرائم؛ من الإلزامات النظرية إلى التطورات القانونية

□ حسين آقابائى

□ أستاذ مشارك بجامعة كيلان

أحد الأبحاث الهامة الأساسية للقانون الجزائي، هي القواعد الحاكمة على أدلة إثبات الدعوى الجزائية وتقييم قيمتها الإثباتية. من المعلوم أن القيمة الإثباتية للإقرار في الأمور الجزائية لها أهمية بالغة في إثبات جميع الجرائم ومن جملتها الجريمة ضد الأشخاص. إن تطورات القانون الجزائي لإيران، قد أنجب شكوك وتسؤلات حول القيمة الإثباتية للإقرار وخاصة من ناحية الطريقة أو الموضوعية للإقرار في الجنايات (الجرائم ضد الأشخاص). بالرغم من أن النظرية الحقوقية والإجراء القضائي لإيران قد اخترت وحسنت طريقة الإقرار في الجنايات، إلا أن قانون العقوبات الإسلامية المصادق عليه عام ١٣٩٢م تحدت عن موضوعية عدد من الأدلة الشرعية كالإقرار والشهادات. الدراسة الحالية ترمي إلى تبين القيمة الإثباتية للإقرار في الجرائم وكذلك مناقشة تطورات القانون الجزائي لإيران في هذا الصعيد، كما عالجت الإلزامات النظرية لطريقة الإقرار ووجهة نظر الفقهية في هذه الساحة. والنتيجة التي حصلت عليها الدراسة الراهنة تشير إلى أن طرح موضوعية أدلة الإثبات الشرعي في قانون العقوبات الإسلامية لعام ١٣٩٢م ناجم عن اللسان والسياق الخاص للمقنن ولا يكون بتأ بمعنى التبديل في القيمة الإثباتية للأدلة ومن جملتها الإقرار.

المفردات الرئيسة: الإقرار، الإقرار في الجنايات، طريقة الإقرار، موضوعية الإقرار، القيمة الإثباتية للإقرار.